

داستان کوه بیستون

از سنگنبشته داریوش بزرگ تا یادمان پارت ها

نوشته: ص. امیری پریان

http://old-iranian.blogspot.com/2009/10/blog-post_12.html

مهر ماه ۱۳۸۸

سنگنبشته بیستون افزون بر اینکه بزرگترین سنگنبشته میخی برجای مانده از جهان باستان است، برای جایگاهی که فراز دیواره کوهی بزرگ داشت بسیار گیرا بود. هزاران سال این سنگنبشته را تنها می شد از دور دید. زیرا پس از پایان تراش پیکره ها و نگارش نوشته ها راه دسترسی به آن را از میان بردند و برجستگی هایی از سنگها که می توانست جای پایی برای بالا رفتن از دیواره و رسیدن به سنگنبشته باشد با تیشه و کلنگ هموار شدند. پس نمی توان از دیواره کوه بالا رفت و به سنگنبشته رسید.

سنگنبشته بر دیواره غربی جنوبی ترین پوزه کوه بیستون کنده شده است. از راه کهن کاروان رو و پای شکاف درون پوزه، یک تنگه دیده می شود که بر دامنه آن سنگهای بزرگ خشن روی هم انباشته شده یا در گوشه و کنار آن پراکنده هستند. بسیاری از این سنگهای ناهموار هنگام آماده کردن دیواره برای تراش سنگنبشته و هموار کردن دیواره زیر آن به دست سنگ تراشان از بدنه کوه کنده و در تنگه انداخته شده بودند. برخی دیگر از سنگهای بسیار بزرگ دیگر هم که آنجا دیده می شود در میلیون ها سال به دلیل لرزش های زمین و دیگر فرآیندهای طبیعی از فراز کوه بیستون ریزش کرده و به این تنگه افتاده اند. بسیاری از سنگ ها چنان پراکنده و دست نخورده هستند که هنوز پس از گذشت هزاران سال از کندن سنگنبشته می توان خط تیشه های سنگ تراشان را بر برخی از آنها دید.

خود سنگنبشته ۲۰ متر از بالاترین نقطه تنگه بلندتر است. این نقطه که درست پایین شکاف کوه و کنار یک غار کوچک است واپسین جایی است که می توان با پیاده روی و بالارفتن از سنگ های بزرگ در تنگه بالا رفت. از اینجا دیگر بالارفتن از کوه خطرناک بوده تنها سنگ نوردان ورزیده آنها با کمک ریسمان های بلند و گیره و کمر بند می توانند از دیواره کوه بالا رفته و به سنگنبشته برسند.

بر پایه اندازه گیری های دقیقی که «هوشی» (Lushey) در سال ۱۹۶۸ انجام داد، لبه برآمده زیر نسخه پارسی باستان (Old Persian version) از نقطه پایین تنگه که کنار راه کهن کاروان رو بوده است ۶۸،۸۰ متر بلندتر است. همچنین بر پایه این گزارش، خط پایین خود پیکره ها ۶۶،۰۵ متر بالاتر از این نقطه است. چنین بلندی آنهام فراز یک دیواره پرتگاه مانند، این سنگنبشته را هزاران سال از دسترس مردم و آسیب های احتمالی آنها دور نگه داشته است. تنها چکه های آب، باد و باران و تابش آفتاب بخش هایی از آن را فرسوده است. با این همه پیکره ها، پهنه ای که آنها بر آن تراشیده شدند و همچنین تخته سنگهایی که نوشته های میخی بر آن نوشته شده بودند، چنان یکدست و خوش تراش مانده اند که هنگامیکه مردم از دور به آنها می نگرستند از ظریف بودن پیکره ها و سنگنبشته ای که در میان سنگهای خشن و ناهموار بود سخت شگفت زده می شدند.

این ویژگی از سنگهای هراس انگیز و آن دیواره راست کوه، سنگنبشته بیستون را که به ویژه پیکره های آن بسیار هنرمندانه کنده شده اند، سخت گیرا و ستایش برانگیز نشان داده بینندگان را شیفته خود ساخته احساس آنها را برمی

انگیخت. چنانچه زمانی «سر هنری کرسویک راولینسن» (Sir Henry Creswick Rawlinson) درمیانه سده نوزدهم درباره آن با گزاره گویی نوشت:

« برای گستردگی، برای زیبایی کار و درستی، آنها [پیکره ها] شاید در جهان همتایی نداشته باشند.» (راولینسن ۱۸۴۷، ۱۹۳)

با این همه در سنجش با آن دیواره بسیار بزرگ و ناهموار کوه و سنگهای کوه پیکری که سنگنبشته را در میان گرفته اند، این پیکره ها در نگاه آدمی بسیار کوچک دیده می شدند. چنانچه گاهی مردم در دانستن و دریافتن اندازه درست آنها و حتی سیمای حقیقیشان به اشتباه افتاده برپایه آنچه که در پندار و باورش بود درباره آنها گمانه زنی و داوری می کردند. چنانچه «کنترپاس» در روزگار خود هخامنشیان، پیکره ریشدار داریوش بزرگ را از آن یک زن دانست و سده ها پیش بسیاری از مردم آن پیکره را از آن آموزگاری می پنداشتند که تازیانه ای در دست گرفته و شورشیان در برابر او را شاگردان آن آموزگار می دانستند. برخی از مسیحیان نشان «دایره بالدار» فراز پیکره شورشیان را یک چلیپای بزرگ می پنداشتند، برخی دیگر با دیدن پیکره ها به یاد داستانهای «عهد عتیق» می افتادند. کسانی نیز پیکره داریوش را «عیسی مسیح» و دیگر پیکره ها را حواریانش دانسته حتی شگفت آورتر اینکه کسانی هم بودند که گمان نمی کردند داریوش بزرگ در بیستون ایستاده بلکه پیکره او را پادشاهی نشسته بر تخت می پنداشتند. تا پیش از آغاز کاوشهای نوین و گشوده شدن راز این سنگنبشته مردم روستاهای نزدیک بیستون، پیکره های ۹ تن شورش ایستاده در برابر داریوش را «درویش» می گفتند.

کوه هراس برانگیز بیستون، دیواره پرشکوه آن و سنگ های غول پیکر و خشنی که این پیکره های خوش تراش و ریزنقش را دربر گرفته بودند، نمادی از نیروی بزرگ و گسترده فرمانروایی ایرانیان هخامنشی بر پهنه خاور نزدیک بود. این نخستین نمایش داریوش بزرگ از شاهنشاهی خود در میان سنگ های بزرگ بود. بیستون در ماد و تخت جمشید در پارس تنها یک گام از هم دور بودند و پسان تر داریوش این شاهنشاهی نیرومند را با نمایش پیکره های خوش تراش و ظریف کنار سنگهای و ستونهای بزرگ وحشت برانگیز و شیرها و گاوهای خشمگین نمایش داد.

این کوه و سنگنبشته، پس از روزگار هخامنشیان نیز نزد فرمانروایانی که در این سرزمین روی کار آمده و رویایی از فرمانروایی بزرگ هخامنشیان را به یاد داشته تلاش می کردند خود را بازمانده «شاهان بزرگ» بدانند بسیار شگفت انگیز بود. برخی از آنها کوشیدند یادمانهای خود را نزدیک سنگنبشته به یادگار گذارند. چنانچه سلوکیان هنگام فرمانروایی «الکساندر یکم بالاس ۱۴۵-۱۵۰ پ.م» (Alexander I Balas) و در گرماگرم زدو خورد با پارتیهای ایرانی در فرمان «مهرداد یکم ۱۳۸/۱۳۷-۱۷۲ پ.م»، پیکره «هرکول» را در نیایش و درخواست یاری از او برای کمک به آنان در برابر یورشهای کوبنده پارتها کنار راه کهن کاروان رو و شرق سنگنبشته داریوش برپا کردند. هرکولی که بر گوشه دیواره لخت نشسته بر بالینی لم داده درست به چشمه ای که پای دیواره است نگرسته و به افتخار کسانی که آنجا و زیر درختان بزرگ به جشن و پایکوبی پرداخته بودند، جامی از شراب در دست گرفته است. این یادمان که زمانی «تاسیتوس» (Tacitus) تاریخ نویس رومی سده یکم میلادی نیز در نوشته های خود به آن اشاره کرده بود (سالنامه ها، ۱۲، ۱۳، ۳) تا سال ۱۹۵۹ زیر خاک پنهان بوده و در آن سال هنگام ساختن جاده نو، از زیر خاک نمایان شد.

«در سال ۱۶۴ و ماه «پانیموس» (Panemos)، «هیاکینثوس» (Hyakinthos)، پسر «پانتائوخوس» (Pantaukhos)، [پیکره] هراکلس پیروزمند را برای تندرستی «کلئومنس» (Kleomenes) فرمانروای شهربان نشین های بالا [برپا ساخت]». (برگردان سنگنبشته یونانی کنار پیکره هرکول)

اندکی پس از آن پارتیهای ایرانی سلوکیان را از این سرزمین بیرون ریختند. مهرداد یکم سواران خود را از پای کوه بیستون گذرانده به سوی «بابل» و «سلوکیه» پیشروی کرد. ما می توانیم سیمایی را از اردوی سپاه پارتی در پای کوه

بیستون و روبه روی سنگنبشته داریوش بزرگ بازسازی کنیم. آنها کوه بیستون را که به «اهورامزدا» پیشکش شده و ایرانیانی دیگر در دامنه آن آتشفهای خود را روشن کرده بودند دیدند.

از روزگاری دور اسطوره هایی درباره اسب های همراه با ترکش های پر از تیر و شکارهای مرموزی که بخشی از آنها را تاسیتوس در نوشته های خود آورد، پیرامون کوه بیستون پیچیده بود. به احتمال فراوان این اسطوره ها بازتابی از باورهای ایرانیان کهن به «میثرا» ایزد پیمان و خورشید بود، چرا که میثرا نیز با «اسب» و «تیر» پیوند داشته در سرودهای کهن ایرانی «د/رنده دشتهای فراخ» خوانده شده بود. در روزگار هخامنشیان نیز هنگامیکه سپاه ایرانیان برای جنگ به پیش می رفت، اسبی بی سرنشین و آراسته پیشاپیش ایرانیان بود. زیرا باور داشتند میثرا سوار بر آن اسب بوده در کنار ایرانیان با نیروهای اهریمن در نبرد است. بیستون نیز برای پارتها که شیفته اسب بودند و می توانستند در دشت روبه روی آن اسب سواری و شکار کنند جایگاهی آرامش بخش بود.

«مهرداد دوم» (۸۸/۸۷-۱۲۳/۱۲۴ پ.م) بر دیواره ای فراز راه کهن کاروان رو و کنار راهی که روزگاری سنگ تراشان داریوش برای دسترسی به دیواره بیستون در کوه تراشیده بودند، یادمانی از جشن پذیرایی از مهمانان خود برپا ساخت. این یادمان درست پایین سنگنبشته و روبه روی دیواره ای تراشیده شده که سنگنبشته داریوش بزرگ بر آن کنده شده بود. گویی که می خواستند بر پیوستگی فرمانروایی ایرانیان کهن از داریوش یکم تا مهرداد دوم و برابری پادشاه اشکانی با شاه هخامنشی تاکید کنند. یادمان مهرداد چون فرزندی است که کنار پدرش سنگنبشته داریوش در دل کوه آرمیده است.



یادمان مهرداد در بیستون و همچنین سنگنبشته داریوش بزرگ که فراز دیواره از دور دیده می شود

در یادمان اشکانی پیکره ایستاده مهرداد دیده شده و در برابرش پنج تن از بزرگان که شاید از «شهربانان» آن روزگار بودند دیده می شوند. شاه اشکانی دست راست خود را به نشان درود تا روبه روی چهره خویش بالا آورده درست آنچنانکه در پیکره های ساسانی نیز سده ها پس از آن دیده شدند. پیش از این نیز داریوش بزرگ دست راستش را به سوی «د/یره بالدار» بلند کرده بود. بزرگان از راست به چپ به ترتیب جایگاهشان ایستاده و پیشکشی در دست راست خود گرفته آنها را به نشان درود تا روبروی چهره شان بالا آورده بودند. سنگنبشته ای یونانی در دو خط شاه اشکانی و چهار تن از بزرگان را از چپ به راست چنین نمایانده است:

L.1. ΚΩΦΑΣΑΤΗΣ ΜΙΘΡΑΤΗΣ ΠΕΠΙ[ΣΤΕΥΜΕΝΟΣ ΜΙΘΡΑΔΑΤΗΣ]
ΓΩΤΑΡΖΗΣ

L.2. ΣΑΤΡΑΠΗΣ ΤΩΝ ΣΑΤΡΑ[ΠΩΝ ΒΑΣΙΛΕΥΣ ΒΑΣΙΛΕΩΝ ΜΕΓΑΣ
ΜΙΘΡΑΔΑΤΗΣ

«کوهزاد» (Kophasates)، «مهراد» (Mithrates)، «مهرداد رازدار» (Pepisteuemenos)
«گودرز» (Gotarzes) شهریان شهریانان (Satrapes ton Satrapon)، شاه شاهان
بزرگ «مهرداد» (Mithradates)

این یادبود ارزشمند که یکی از سرچشمه های هنری پیکره های ساسانیان در «فیروزآباد»، «نقش رستم»، «بیشاپور»
و... بود با گذشت روزگار بسیار فرسوده گشت و کسانی نیز چون «شیخ علی خان زنگنه» صدراعظم «شاه سلیمان
صفوی» در سال ۱۶۸۵ با نادانی بخش هایی از آنرا از میان بردند.

در سوی راست یادگار مهرداد، یکی دیگر از شاهان پارت یادبودی دیگر بر همان تخته سنگ تراشید. سواری زره پوش
و سنگین اسلحه نیزه بلندی در دست گرفته و با تاختن به سواری دیگر او را از اسب واژگون نموده است. پشت سر او
سواری دیگر که او نیز نیزه ای بلند داشته او را همراهی کرده و یک اسب بی سرنشین نیز آنسوتر در گریز است. فراز این
سوار زره پوش «نیکه» (Nike) ایزدبانوی یونانی پیروزی با بالهای خود در پرواز بوده و حلقه ای با دو زبانه را بالای سر
این سوار گرفته است. گویی می خواهد آن را بر سر او گذاشته یا پیشکش دهد. آشکار است نمایش نیکه با اندیشه
«پیروزی»، «دلاوری» و «بیرومندی» و رساندن آن سوار به «پادشاهی» در پیوند بود. اندیشه ای که باور به «فر» (Ave: Xvarəna)
و «بخت» را به یاد آورده و در میان ایرانیان کهن گسترده بوده در سنگنبشته داریوش بزرگ و «دایره
بالداری» که او هم در پرواز بوده و حلقه ای به شاه هخامنشی پیشکش داده نیز نمایان است.

اگر در نمایش یادمان های اشکانی نوشته، الگوی هنری یا انگاره ای «یونانی» می بینیم، در سنگنبشته داریوش نیز
نوشته ها، الگوی هنری و دایره بالدار «کدی» را می یابیم. درست آنچنانکه پس از کشورگشایی های نخستین شاهان
هخامنشی و آمدن پارسی ها با اکدی، اورارتیان، مصریان، یونانیان و... هنرهای آنها به ویژه هنر مصریان در نقشه های
ساختمان ها، پیکره ها، ستونها، دروازه ها، پنجره ها، پلکان ها و حتی دیوارهای تخت جمشید گردآمده و دایره های بالدار
آنجا همگی به شیوه مصری هستند. روزگاری هنر و زبان اکدی در خاور نزدیک پراکنده بود، سده هایی دیگر زبان آرامی،
زمانی الگوی مصری و گستره دبیره هیروگلیف را تا تمدن هتیت ها دیده و روزگاری دیگر زبان و هنر یونانیان بر پهنه
خاور نزدیک گسترده بود، آنچنانکه پس از آمدن اسلام زبان تازی را اینجا چیره دیده و امروز نیز زبان انگلیسی و الگوهای
تمدن غرب را بر پهنه جهان پراکنده می بینیم.

شگفت آور است اندیشه ای که دایره بالدار و همچنین انگاره یونانی نیکه را در یادمانهای هخامنشیان و اشکانیان
آفرید، در یادمانهای ساسانی نیز دیده می شود. «حلقه های دنباله دار» در پیکره های ساسانی ادامه همین «حلقه زبانه
دار» پارتی هستند. همچنین چهره بالداری که در میان پیکره های «بیشاپور» در پرواز بوده حلقه دنباله داری را به سوی
تاج شاپور یکم گرفته است، بی گمان از همین الگوی هنری روزگار پارت ها پیروی کرده است. فراز این الگوبرداری هنری
و حلقه های دنباله دار را باید در پیکره های «تاق بستان» جستجو کرد.

افزون بر این، یورش سوار زره پوش پارتی با نیزه بلند به دشمن را در میان پیکره های ساسانیان نیز می بینیم که
نشانی از گستردگی پیوندهای فرهنگی و هنری میان پارتها و ساسانیان بود. نمایش پیکره های «فیروزآباد» که در آنجا
«ردشیر پایکان» سوار بر اسب زره پوش با نیزه بلند به سواری تاخته او را از اسب سرنگون ساخته آشکارا از این الگوی
هنری پارتی پیروی کرده است.

شاید برجسته ترین پیکره ای که در میان پیکره های تاق بستان بتوان یافت، سوار سراسر زره پوش ساسانی است که نیزه ای بلند و سپری دست دارد. پیروزی های خیره کننده سپاه ایران در روزگار ساسانی وامدار سواره نظام های پرشماری بود که بنیاد سازماندهی آنها به روزگار پارت ها می رسید.

با اینکه سوار زره پوش بیستون در سنجش با سنگی که بر آن تراشیده شده کوچک و بسیار فرسوده دیده می شود، اما روح حرکت و توان آسیب رسانی سریع را می توان در آن دید. این سوار زره پوش نماینده بخشی از سپاهی بود که سده ها مرزهای ایران را از یورش دشمنان پاس داشته به ویژه چند بار سپاه نیرومند و آموزش دیده روم را درهم شکست. این پیکره سیمایی از چهره «سورن» (*Sūrēn) فرمانده جوان سپاه پارت را در نبرد «کاره» (Carrhae) بازسازی می کند که با هزار سوار زره پوش و نه هزار سوار تیرانداز لژیونهای رومی در فرمان «مارکوس لیسینیوس کراسوس» (Marcus Licinius Crasus) را به سال ۵۳ پ.م تارومار کرد. سورنی که خاندانش در سیستان بود و به باور «پروفیسور مری بویس» (Prof. Merry Boyce) چهره «رستم» بزرگترین پهلوان شاهنامه را می توان در او دید. بسیاری از اشکانیان و سواران زره پوش همچین فرهنگ و منش آنان، شیوه رزم و بزم و نمادهای آنان را باید در داستانهای پهلوانی شاهنامه جست.

از میان پهلوانان شاهنامه «گودرز کشاور» یکی از بزرگترین آنها بود. داستان دلاوری و خردمندی های او و پسرش «گیو» که بارها به داد ایرانیان رسیدند از درخشان ترین برگ های رویدادهای رزمی شاهنامه است. شگفت آور اینکه در همان پیکره بیستون، سنگنبشته ای یونانی این سوار زره پوش را چنین نمایانده است:

ΓΕΟΠΘΡΟΣ ΓΩΤΑΡΖΗΣ

Geopothros Gotarzes

«گودرز پسر گیو»

یکی دیگر از سرچشمه های هنری پیکره های ساسانی را باز هم در بیستون می توان یافت. بر دامنه کوه بیستون در شرق سنگنبشته داریوش سنگهایی سترگ و تراشیده در گوشه و کنار پراکنده شده و به احتمال بسیار آنجا و روبه روی دشت سازه ای بزرگ برآورده بودند. در میان این سنگ ها پیکره از روبه رو ایستاده «بلاش» شاه اشکانی که بر تخت سنگی بزرگ تراشیده شده نمایان بوده ما را از پیوستگی شیفتگی پارتها به کوه بیستون و رفت و آمدهای فراوان آنان به اینجا آگاه می سازد.

بلاش از دور به سراب و پردیس های روبه روی دیواره بیستون نگریسته جامه و شلواری پوشیده که سرچشمه آن همان پوشش سواران کهن ایرانی بود. این پوشش ایرانی پیشتر در میان مادها و پارس ها نیز پراکنده بوده و در سنگنبشته داریوش بزرگ در پیکره شورشیان ایرانی نژاد می بینیم. پوشش شاه پارتی همچنین آرایش جامه او، کلاهش و زبانه هایی که از کلاه او بیرون زده شده پسان تر در پیکره های ساسانی الگو برداری شد. بلاش در دست چپ جامی گرفته و با دست راستش به آتشدانی که کنارش است بخور می دهد. این آتشدان آنهم در میان دامنه کوه نشان از آتش هایی بود که بر پای کوه بیستون برافروخته شده و مردم و نیز شاه پارتی در کنار آنها نیایش می کردند. در دو سوی بلاش دو تن از بزرگان پارتی دیده می شوند که باز هم دست راستشان را به نشان درود به سوی شاه بالا آورده اند.

این الگوی هنری اشکانی، روبه رو نگاری و همچنین نمایش شاه در میان بزرگان، در پیکره نگاری ساسانیان نیز ادامه یافت و پسان تر در پیکره هایی چون «قش بهرام» میان بیشاپور و «فهلویان» و نیز در تاق بستان دیده شد. بر آتشدان کنار بلاش، سنگنبشته ای به زبان و دبیره «پهلوی اشکانی» آورده شده بود که امروزه تنها نام «بلاش» (wlgšy) را می توان دید. با این همه پروفیسور «گردگروپ» سنگنبشته روی آتشدان را چنین خوانش نموده بود:

- L.1 [pt]kr znh
- L.2 wlgšy
- L.3 MLKIN
- L.4 MLKA
- L.5 BR Y
- L.6 [w]l[gšy]
- L.7 M[LKIN MLKA]
- L.8 [BR Y LB][R Y]
- L.9 ...

« این پیکره بلاش شاه شاهان، پسر [بلاش] شاه شاهان، نوه...»

این نوشته نیز یکی از نیاکان نوشته های ساسانی در آوردن برنام های خود بر سنگنبشته ها و سکه های خود بود. داستان کوه بیستون و یادمانهای هخامنشیان و پارتها داستانی ژرف و شگفت انگیز است. هم مادها، هم پارس ها و هم پارت ها سه قومی که با یگانگی با هم بنیاد کشور ایران را پی افکندند کوه بیستون را دریافته آرامشگاه خود دیدند. بیستون نماد پایداری ایرانی و سترگی و سختی آن در تاریخ بود.

سرچشمه های ما:

- 1- Archaeologia, Vol. XXXIV, 1852, p. 74 f.
- 2- Boyce M.; *A History of Zoroastrianism, Vol. 2* (Handbuch der Orientalistik Series). Leiden: Brill. Repr. 1996 as "A History of Zoroastrianism: Vol 2, Under the Achaemenians"
- 3- Boyce M.; *The Parthian gōsān and the Iranian minstrel tradition*; JRAS; 1975
- 4- Boyce M.; *Some remarks on the transmission of the Kayanian heroic cycle*; Studies presented to the XXIII International Congress of Orientalists; 1954; pp. 45-52
- 5- Debevoise N.; *A Political History of Parthia*; Chicago; 1918
- 6- Diodorus, *Lib. II, Cap. XIII.* (ed. Müller, Bd. I, P. 90)
- 7- *Geographical Memoir of the Persian Empire*, P. 131, London. 1813
- 8- G. R. F. Assar; *A Revised Parthian Chronology of the Period 165-91 BC*; Copyright August 2005; Published in Electrum 11; (2006); 87-156
- 9- Hertzfeld E.; *Am Tor von Asien*; Berlin; 1920
- 10- *Persia, Past and Present*; P. 186 ff., New York, 1906
- 11- *Personal Narrative of a Journey from India to England*, 2nd ed. Vol. II, P. 80 ff., London, 1827
- 12- Pierre Briant; *From Cyrus to Alexander: A History of the Persian Empire* (2002)
- 13- Plutarch; *Crasus*; XVI
- 14- Robert, Gnomon; 1963, P. 76; Robert; *Encore une inscription grecque d L'Iran*; CRAI. 1976; pp. 283-291
- 15- Rüdiger Schmitt; *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great, Old Persian text*; published on behalf of CORPUS INSCRIPTIONUM IRANICARUM; by SCHOOL OF ORIENTAL AND AFRICAN STUDIES; 1991
- 16- *Sculptures and Inscription of the Darius the Great on the Rock of Behistun in Persia*; A new collation of the Persian, Susian and Babylonian texts with English translations, etc; Printed by order of the trustees; Sold at British Museum; 1907
- 17- Tacitus; *Annals*
- 18- *The Cambridge History of Iran*; III The Seleucid, Parthian and Sasanid Periods; Prof. Ehsan Yarshater;
- 19- *Voyage en Turqui et en Perse*, Vol. I, P. 187, Paris 1748.
- 20- *Voyage dans l'Empire Othomane*, etc, III, P.24, Paris, An. 9
- 21- Robert Ker Porter; *Travels*, Vol. II, p. 159 ff.
- 22- Rawlinson; *Journal R. A. S.*, Vol. X, P. 3 ff.
- 23- Jour. American Oriental Society, Vol. XXIV, P. 77 ff.